



## تحلیل دوران نوسنگی شرق دریاچه ارومیه بر مبنای مطالعات باستان‌شناختی شهرستان هوراند

I سحر بختیاری

II بهروز عمرانی

III رضا سلمانپور

IV سیده زهرا ابطحی فروشانی

V سپیده بختیاری

(صص: ۲۱ - ۷)  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۰۱  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۲۶

### چکیده

دوره نوسنگی را می‌توان رویداد مهم و نقطه عطف در تاریخ و زندگی بشر دانست. مطالعات باستان‌شناختی نشان می‌دهد که چندین ناحیه در خاور نزدیک، نوسنگی شدن را تجربه کرده‌اند و آذربایجان جزء نواحی حاشیه‌ای بوده و نوسنگی این ناحیه بازتاب کانون‌های نوسنگی بوده است، بدین‌گونه که در مرحله واپسین نوسنگی، گروه‌های غیربومی نخستین بار دشت‌های پیرامون دریاچه ارومیه را به‌عنوان مرکز ناحیه مورد استقرار قرار دادند و سپس همین مرکز درگذر زمان، کانون اشاعه به حومه گردید. با وجود پژوهش‌های گسترده‌ای که در بخش‌های مختلف شمال غرب ایران انجام گرفته، شواهدی اندک و پراکنده از دوره نوسنگی در نیمه شرقی آذربایجان به دست آمده و سکونتگاه‌های دوره نوسنگی جدید در بخش شرقی آذربایجان به مراتب ناشناخته باقی مانده است. پرسش‌های اساسی در ارتباط با وضعیت باستان‌شناسی، گاه‌نگاری، ماهیت فرهنگ و تعاملات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در بخش‌های شرقی دریاچه ارومیه در این بازه زمانی وجود دارد. از آنجایی که این ناحیه به‌عنوان پل ارتباطی منتهی‌الیه شرقی و منتهی‌الیه غربی در شمال غرب ایران محسوب می‌شود، می‌تواند نقش مهمی را در تعریف فرهنگ‌های هزاره ششم ق.م. ایفا کند. امروزه شواهد باستان‌شناختی جدیدی دال بر وجود سکونتگاه‌های دوره نوسنگی جدید در آذربایجان مشاهده می‌شود که هم‌افق با حاجی فیروز هستند. در مقاله حاضر تلاش برای این است که با روش توصیفی - تحلیلی بر مبنای یافته‌های باستان‌شناختی به دست آمده از شهرستان هوراند در مقایسه با آثار حاجی فیروز و همچنین با بازنگری مطالعات پیشین، تفسیری جدید از دوره نوسنگی جدید در ناحیه آذربایجان ارائه شود..

**کلیدواژگان:** آذربایجان شرقی، شهرستان هوراند، منطقه دریاچه ارومیه، دوره نوسنگی.

۱. دانش‌آموخته دکتری باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری کشور (نویسنده مسئول).

Bakhtiari.Sahar@yahoo.com

II. ریاست پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

III. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران.

IV. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران.

V. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه مازندران.

## مقدمه

روشن شدن وضعیت باستان‌شناسی و توالی استقراری مناطق مختلف فرهنگی - جغرافیایی و معرفی آن به جامعه باستان‌شناسی ضرورتی انکارناپذیر است. شمال غرب ایران به سبب شرایط مناسب و موقعیت ویژه آن دارای توالی استقرار از دوره‌های مختلف پیش از تاریخ تا اسلامی است. این ناحیه از دوره پارینه‌سنگی به بعد، حتی در دوره‌های تاریخی و اسلامی، جز وقفه‌هایی کوتاه مدت مسکون بوده است. بررسی دوره‌های فرهنگی یک ناحیه و مقایسه داده‌های باستان‌شناختی آن با نواحی همجوار با هدف مطالعه الگوهای استقرار و بررسی تعاملات دو و چندجانبه منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در هر دوره، از جمله ابتدایی‌ترین مراحل تبیین و تشریح سیر تحولات جوامع گذشته در باستان‌شناسی پیش از تاریخ است. بررسی نقش و جایگاه شمال غرب ایران در دوره نوسنگی و چرایی و چگونگی آن، مقایسه داده‌های فرهنگی شمال غرب ایران با نواحی فرهنگی همجوار و بررسی تعاملات منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای و نقش این تعاملات در شکل‌گیری استقرارهای هر دوره و ارائه چارچوبی کلی از گاه‌نگاری ناحیه از اهداف و ضرورت‌های این پژوهش است که پرسش‌های پژوهش حاضر نیز در همین چارچوب مطرح شده‌اند. به نظر می‌رسد که شمال غرب ایران در طول این دوره توانسته است جایگاه و نقش ارتباطی قوی خود را که برگرفته از موقعیت جغرافیایی و طبیعی ویژه است، ایفا نماید.

فرآیند نوسنگی شدن و گسترش سبک زندگی نوسنگی یکی از مباحث مطرح در چنددهه اخیر در باستان‌شناسی است و باستان‌شناسان با رویکردهای مختلف به توضیح چرایی و چگونگی رخداد این مرحله مهم در زندگی انسان پرداخته‌اند. دوره نوسنگی را می‌توان رویداد مهم و نقطه عطف در تاریخ و زندگی بشر دانست، چراکه این دوره تحولی است بسیار پیچیده و دربرگیرنده عوامل مهم اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیست محیطی است. آغاز و پایان نوسنگی در مناطق مختلف ایران و با در نظر گرفتن وضعیت اقلیمی و توپوگرافی ناهمگون، از هزاره هفتم تا هزاره پنجم ق. م. متفاوت است. خاستگاه‌ها و فرآیند شکل‌گیری و پیدایش دوره نوسنگی قدیم در ناحیه دریاچه ارومیه در آذربایجان هنوز نیازمند کنکاش‌ها و مطالعات بیشتری است. هدف اصلی این پژوهش، ارائه داده‌های نو از محوطه‌های جدید و پیشنهاد تفسیری جدید از دوره نوسنگی در شمال غرب ایران بر مبنای دیدگاه انتشارگرایی است، چراکه امروزه در نحوه انتشار سبک زندگی نوسنگی از نظریات نوانتشارگرایی استفاده می‌شود. در نوانتشارگرایی می‌توان چند منشأ هم‌زمان و حتی غیرهم‌زمان دور از هم و حتی در یک منطقه بزرگ برای اختراعات و اکتشافات فرهنگ بشری قائل شد. در نتیجه نوانتشارگرایی یعنی پذیرفتن چند منشأ در چند منطقه برای یک تحول، و تطور اساسی مثل نوسنگی و روستانشینی در محافل باستان‌شناسی مطرح شد به این صورت که نوسنگی منشأهایی دارد و از منشأها به مناطقی در اطراف همین منشأها گسترش یافته است. بنابراین اگر چند منشأ برای نوسنگی قائل می‌شدیم، باید پیوستگی مکانی با نواحی منشأ می‌داشتند.

شهرستان هوراند شامل سه دهستان چهاردانگه، دودانگه و دیکله است که در شرق شمال غرب ایران واقع گردیده و به سبب شرایط جغرافیایی و ظرفیت‌های زیست محیطی مناسب و مطلوب، زمینه‌ساز ایجاد استقرارهای انسانی در ادوار مختلف بوده است. طی بررسی شهرستان هوراند شمار زیادی محوطه مربوط به دوران پیش از تاریخ شناسایی و ثبت شد که از این میان، سه محوطه در دهستان دیکله مربوط به دوره نوسنگی است. دلایل این امر (کمبود استقرارهای دوره نوسنگی و پیش از آن) هرچه باشد، شرایط جغرافیایی و زیست محیطی این دره‌های مرتفع، نقش اساسی را در چنین وضعیتی ایفا نموده است. چنان‌که برخی دلیل عمده آن را سردی و برودت شدید هوا دانسته و معتقدند که ارتفاعات بالاتر از ۱۵۰۰ متر از سطح دریا در این برودت مؤثر بوده‌اند و دیگران به شرایط نامساعد خاک حاصل خیز برای کشاورزی نیز اشاره نموده‌اند. البته در کنار چنین عواملی باید در نظر

داشت که نیمه شرقی دریاچه ارومیه دارای ذخایر فراوانی از منابع مرتعی بوده که شکل زندگی مبتنی بر دامداری را تا زمان حاضر تداوم بخشیده است. از جانب دیگر، نقش ارتباطی این ناحیه در میان زیست بوم‌های فرهنگی فلات ایران را نیز نباید فراموش کرد که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

**پرسش و فرضیات پژوهش:** مهم‌ترین پرسش‌ها و فرضیه‌هایی که در ارتباط با محوطه‌های نوسنگی دهستان دیکله مطرح است عبارتند از:

۱- آیا فرهنگ مادی این ناحیه در دوره نوسنگی به‌ویژه با تأکید بر گونه‌شناختی سفال این دوره، ویژگی‌های بومی-محلی دارد؟ به نظر می‌رسد سنت ساخت سفال این ناحیه تحت تأثیر سفال حوضه دریاچه ارومیه بوده است.

۲- ساختار، پراکندگی و وسعت استقرارهای دوره نوسنگی به چه شکل است و چه اطلاعاتی را درباره کارکردهای اقتصادی و اجتماعی محوطه‌های موجود ارائه می‌دهد؟ محوطه‌های نوسنگی هوراند از نظر ریخت‌شناسی یا برروی تپه‌های طبیعی یا در شیب دامنه کوه‌ها قرار دارند (معمولاً در نزدیکی یا در همان محل وارگه‌های امروزی کوچ‌نشینی) که با توجه به ویژگی‌های جغرافیایی محل به نظر می‌رسد محوطه‌های نوسنگی منطقه از نوع کوچ‌نشینی هستند.

### روش تحقیق

در این پژوهش با به‌کارگیری روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر پژوهش میدانی برمبنای یافته‌های حاصل از بررسی باستان‌شناختی به‌دست‌آمده از شهرستان هوراند در مقایسه با آثار حاجی‌فیروز و همچنین با بازنگری مطالعات پیشین، سعی شده تا تفسیری جدید از دوره نوسنگی جدید در ناحیه ارائه گردد.

### پیشینه فعالیت‌های باستان‌شناسی دوره نوسنگی در شمال غرب ایران

مطالعات باستان‌شناسی عصر نوسنگی در آذربایجان هنوز مسائل حل‌نشده‌ای دارد و باوجود تحقیقات میدانی در آذربایجان هنوز مدارک باستان‌شناسی کافی برای گذر از عصر فراپارینه‌سنگی به دوره نوسنگی قدیم در منطقه گزارش نشده است. از سویی این احتمال وجود دارد که هیئت‌های باستان‌شناسی آمریکایی-بریتانیایی در بررسی‌های میدانی دهه‌های ۵۰-۱۳۴۰ ش. در شناسایی چنین محوطه‌هایی موفق نبوده‌اند. از سوی دیگر باید توجه داشته باشیم که کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های دیگر دریاچه ارومیه، چون دشت‌های تبریز، مرنند، شبستر و سلماس در تجزیه و تحلیل‌های دوره نوسنگی نادیده گرفته شده‌اند و بیشتر مطالعات معطوف به غرب و جنوب غربی دریاچه ارومیه بوده است. داده‌ها و یافته‌های باستان‌شناسی موجود نشان می‌دهد که دوره حاجی‌فیروز معرف نوسنگی قدیم آذربایجان نیست و فرضیه مهاجرت مردمان آشنا با فرهنگ حسونا از شمال بین‌النهرین به غرب دریاچه ارومیه نمی‌تواند فرایند نوسنگی شدن آذربایجان را تفسیر کند (طلایی و آجرلو، ۱۳۸۷). در شمال غرب ایران آثار دوره نوسنگی بدون سفال به دست نیامده است. حاجی‌فیروز در غرب دریاچه ارومیه و یانیق‌تپه در شرق دریاچه ارومیه به‌عنوان محوطه‌های باستانی شاخص و اصلی این دوره در طرفین دریاچه قرار دارند. هم برمبنای سالیابی رادیوکربن ۱۴ و هم برمبنای مجموعه فرهنگی حاجی‌فیروز (۵۵۰۰-۵۰۰۰ ق.م.) و یانیق‌تپه (۵۲۰۰ ق.م.) در افق نوسنگی جدید قرار می‌گیرند (Voigt, 1983: 348). مهم‌ترین محوطه شناخته شده نوسنگی با سفال تپه حاجی‌فیروز در جنوب دریاچه ارومیه است (Voigt & Dyson, 1992). سفال‌های مشابه با حاجی‌فیروز در حسنلو X و یانیق‌تپه در شرق دریاچه ارومیه (Ibid) بارانلو، تابییه شرقی و سلمان در سلدوز و تپه گردالله در اشنویه (Dyson, 1965)، بیگ‌اوباسی،

سلامت آباد، تپه دوینه (پورفرج، ۱۳۸۱: ۲۲)، قوشاتپه شهرداری (هژبری نوبری و پورفرج، ۱۳۸۴)، تپه ایدیر اصلاندوز (حصاری و اکبری، ۱۳۸۴)، دوگز خوی (Abedi, 2017)، تپه لایوین (Binandeh et al., 2012)، تپه باروج (علیزاده و آذرنوش، ۱۳۸۲: ۳)، دالما، حسنلو، سیوان (هول، ۱۳۸۱: ۹۸) به دست آمده است. همچنین از دیگر محوطه‌های مربوط به این دوره در آذربایجان، اهرنجان تپه و قره تپه واقع در شمال غرب دریایچه ارومیه و متعلق به اوایل هزاره ششم ق.م. هستند که لایه تحتانی اهرنجان تپه از مرحله اول حاجی فیروز قدیمی تر است (Talai, 1983). محوطه‌های دوره متأخرتر اغلب در مناطق دورتر از سواحل دریایچه ارومیه و در کوهپایه‌ها و دامنه ارتفاعات پراکنده شده‌اند. به نظر می‌رسد در دوره‌های متأخرتر افزایش مدیریت کنترل آب و بهینه شدن روش‌های تولید غذا امکان بهره‌وری از منابع دور از دریایچه را امکان پذیر ساخته است.

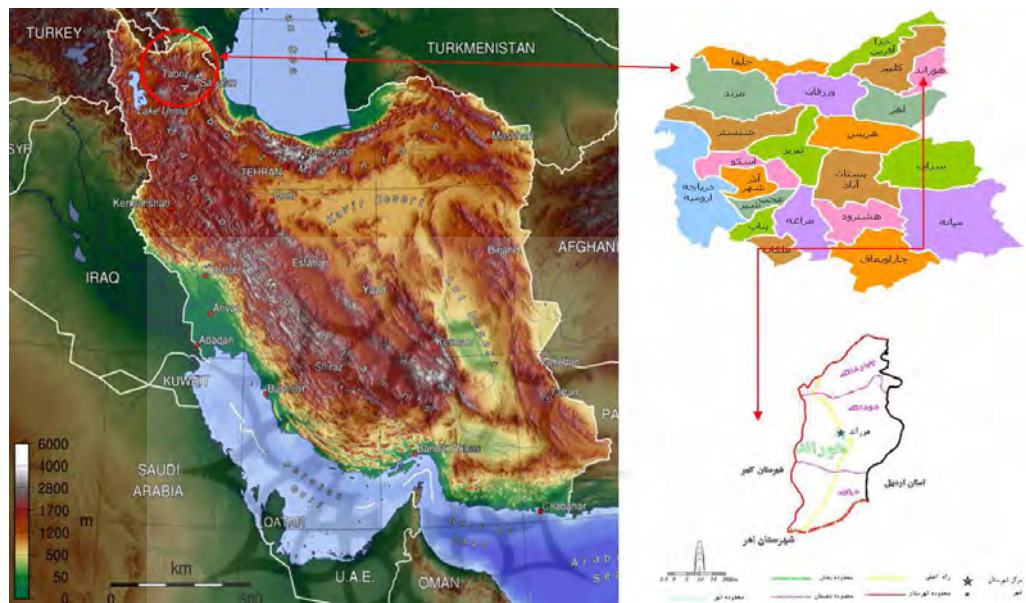
مطالعات دیرین اقلیم‌شناسی صورت گرفته در دریایچه ارومیه (Djamali et al., 2008a, Djamali et al., 2008b)، دریایچه نئور (عزیزی و همکاران، ۱۳۹۲)، دریایچه آلمالو (Djamali et al., 2009) و دریایچه زریبار (Van Zeist & Wright, 1963; Van Zeist & Bottema, 1977 & 1991, El-Moslimany, 1987) نشان داد که از ۵۵۰۰ ق.م. براساس مطالعات گرده‌شناسی اقلیم منطقه وارد مرحله ثبات نسبی شد و تغییرات آن چنان شدیدی در زاگرس رخ نداد و پوشش گیاهی امروزی در اطراف دریایچه ارومیه پدیدار و تثبیت می‌شود که این دوران مصادف با شکل‌گیری نخستین سکونتگاه‌های انسانی و شکوفایی فرهنگ روستانشینی در شمال غرب ایران است. بدین ترتیب آذربایجان در عصر مابعد پلیستوسن، ناحیه حاشیه‌ای باقی ماند و الزاماً امکانات زیست محیطی لازم جهت سکونت جوامع انسانی را نداشت. این مسأله عمده‌ترین عامل بازدارنده‌ای است که زمان شکل‌گیری جوامع روستایی را در آذربایجان تا دوران نوسنگی با سفال به تأخیر انداخت.

### جغرافیا و چشم‌انداز زیست محیطی ناحیه

با توجه به زیست‌بوم خاص و بافت جغرافیایی متنوع شمال غرب ایران، پژوهش‌های باستان‌شناسی در این منطقه را باید در چشم‌اندازی با برآمدگی‌ها و ارتفاعات زیاد، دره‌های باز، نیمه‌باز و عمیق، چشمه‌ها و رودخانه‌های فصلی و دائم، و همچنین راه‌های طبیعی در نظر گرفت. پستی و بلندی‌هایی که اکثراً دارای جهتی شمال غربی-جنوب شرقی بوده و گذرگاه‌هایی را به وجود آورده‌اند. این پدیده باعث شکل‌گیری دشت‌های میان‌کوهی مجزا از هم شده که در برخی مکان‌ها به هم متصل شده‌اند. شهرستان هوراند در جهت شمال شرقی-جنوب غربی در قسمت شمال شرقی استان آذربایجان شرقی قرار گرفته است و شامل دشت هوراند، دشت مجیدآباد، کوهستان یلی‌یورت، هشت‌سر و قیزقلعه‌سی داغ و کوه‌های زنجیره‌ای انگرد هستند. هوراند با مساحت هزار و ۶۷۰ کیلومتر مربع در منطقه‌ای کوهستانی قرار گرفته است و از لحاظ موقعیت سیاسی از شمال و غرب به کلیبر، از جنوب به اهر، و از خاور به مشکین‌شهر اردبیل محدود می‌شود (تصویر ۱). مرکز این شهرستان، شهر هوراند است که در طول شرقی  $47^{\circ}37'$  و عرض شمالی  $38^{\circ}08'$  قرار گرفته و ارتفاع آن از ۱۰۲۴ متر در مرتفع‌ترین نقطه شهر تا ۸۶۰ متر در پست‌ترین نقطه شهر متغیر است (دوستی، ۱۳۷۳: ۳۲). در آذربایجان دو منطقه باز و قابل نفوذ وجود دارد که نخستین آن‌ها دشت چالدران در شمال غرب آذربایجان و دیگری دشت مغان است که در شمال شرق آذربایجان قرار گرفته است (خامچی، ۱۳۷۰: ۳۹-۳۸). نکته قابل توجه در این ناحیه گذرگاه طبیعی قزوین، زنجان و تبریز است که به وسیله این گذرگاه، شمال فلات مرکزی ایران را به شمال غرب متصل می‌کند. شهرستان هوراند در مرکز ارتفاعات و در تقاطع مسیرهای اصلی ارتباطی فلات ایران به قفقاز، آناتولی و شمال بین‌النهرین واقع شده است. داده‌های باستان‌شناسی نیز نشان از ارتباطات فرهنگی این ناحیه با ماوراء‌ارس و آناتولی شرقی در دوران گذشته دارد. شهرستان هوراند در منطقه کوهستانی ارسباران



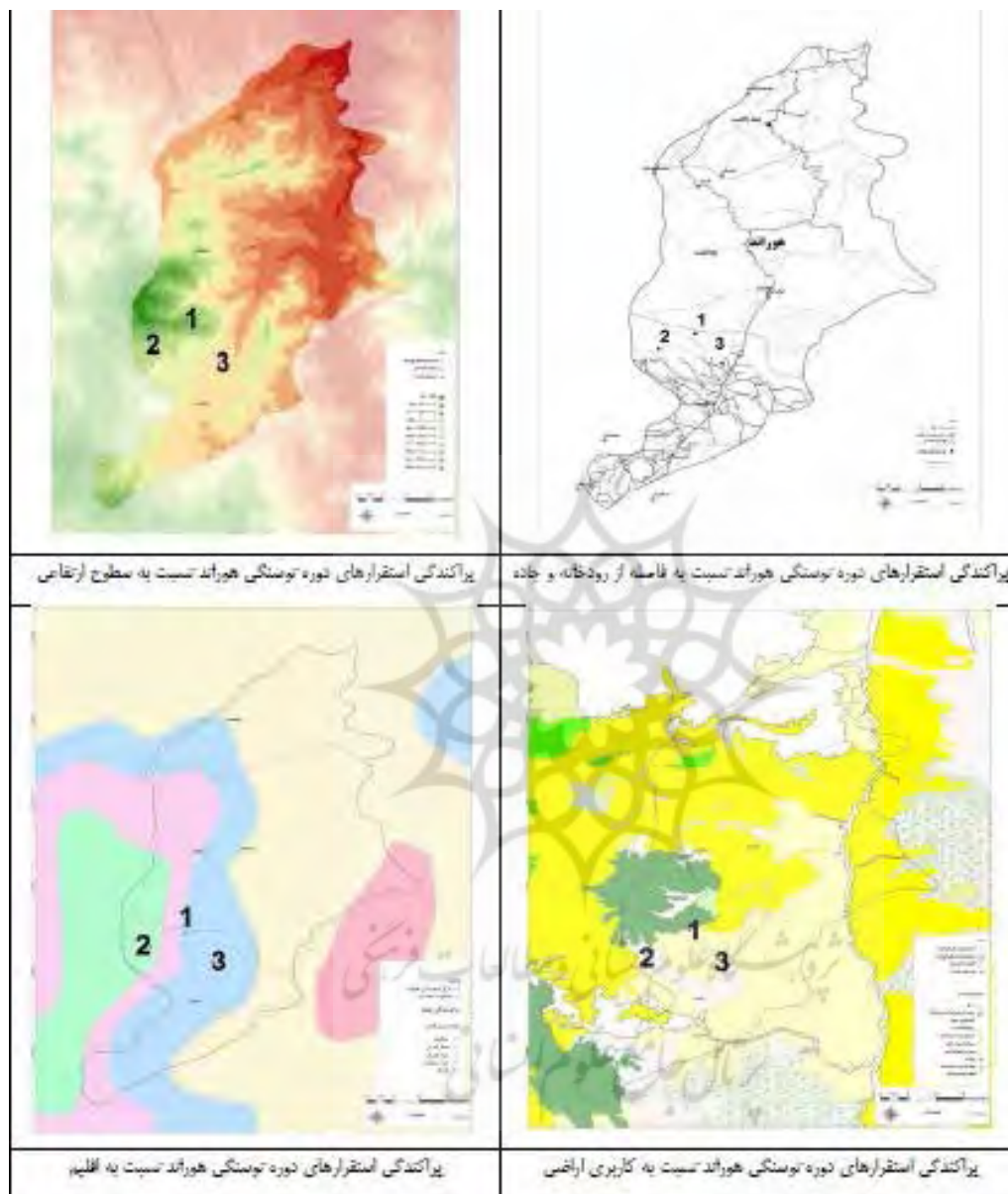
قرار گرفته که ارتفاعات آن دارای جهتی شرقی-غربی هستند. این شهرستان در بخش مرتفع قره داغ قرار گرفته و معروف ترین کوهستان آن هشتادسریا هشته سراسر است که در شمال واقع شده و ۲۹۰۸ متر ارتفاع دارد. دره های عمیق و کوهستان های بلند و مرتفع و صخره ای، بخش قابل توجهی از چشم انداز طبیعی این منطقه را تشکیل داده است (خاماچی، ۱۳۷۰: ۲۱۹). از نظر زمین ریخت شناسی این منطقه ترکیبی است از کوه های بلند و دره های عمیق که امکان کاربری های متنوعی از زمین را فراهم کرده است. منطقه بررسی شده شامل دو چشم انداز کاملاً متفاوت دشت و کوهستان است که توسط رودخانه های علی آباد، ویرقلعه سی چای، سلین چای و شاخه های پرآبی که در کوهستان به آن می پیوندند، مشروب می شود.



تصویر ۱. موقعیت جغرافیایی شهرستان هوراند (نگارندگان، ۱۳۹۸).

شهرستان هوراند به دلیل قرارگیری در خط سراسری زاگرس مرتفع از نظر ساختار زمین بسیار متفاوت تر از سایر نقاط استان است. این منطقه بیشتر به شکل کوه های بسیار مرتفعی است که به وجود آورنده دره های موازی و عمیق و دشت های کوچک میان آن هاست. در اینجا کمتر زمینی را می توان پیدا کرد که کمتر از ۱۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع داشته باشد. بیشتر محوطه ها در ارتفاع ۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰ متر دیده شده که با توجه به توپوگرافی منطقه، متعادل ترین ارتفاع جهت ایجاد سکونتگاه های باستانی و حتی امروزی به شمار می رود. در این منطقه استقرارها هم به شکل کوچ نشین و هم یکجانشین دیده می شوند. محوطه های نوسنگی در این بخش در نزدیک ترین فاصله از رودخانه و در دره اصلی آن قرار گرفته اند. ویژگی عمده این محوطه ها، مساحت اندک (بین ۰٫۵-۰ هکتار) و عدم تداوم استقرار از دوره نوسنگی به مس سنگی است. گرچه به نظر می رسد که محوطه های این منطقه به واسطه شیب کمتر از ۱۰ درصد، اقلیم مرطوب و مدیترانه ای، نزدیکی به منابع آب، دسترسی آسان به مسیرهای ارتباطی و یا میانگین بارش ۴۰۰-۶۰۰ میلی متر، ظرفیت لازم جهت برپایی سکونتگاهی دائمی را داراست، ولیکن به دلیل شکل گیری در ارتفاعات به مراتب بالا (۱۴۰۰-۲۰۰۰ متر) و عدم وجود اراضی با قابلیت کشاورزی این مهم در دوران نوسنگی رخ نداده است. با توجه به رابطه مستقیمی که افزایش ارتفاع در کاهش دما و بروز یخبندان دارد، تراکم محوطه های باستانی نیز در مناطق خیلی بلند، کم خواهد بود. درحقیقت عامل ارتفاع، رابطه مستقیمی با کاهش دمای هوا و افزایش میزان بارش دارد. این عامل موجب انباشت برف و به دنبال

آن ایجاد آشیانه‌های تغذیه‌کننده آب‌راه‌ها در موقع گرم شدن هوا و ذوب این ذخیره برفی خواهد بود و در نتیجه دسترسی به منابع آبی، مراتع و پوشش گیاهی مناسب را برای استقرارهای فصلی عشایر اواخر نوسنگی در مناطق شرقی آذربایجان فراهم می‌کند (تصویر ۲).



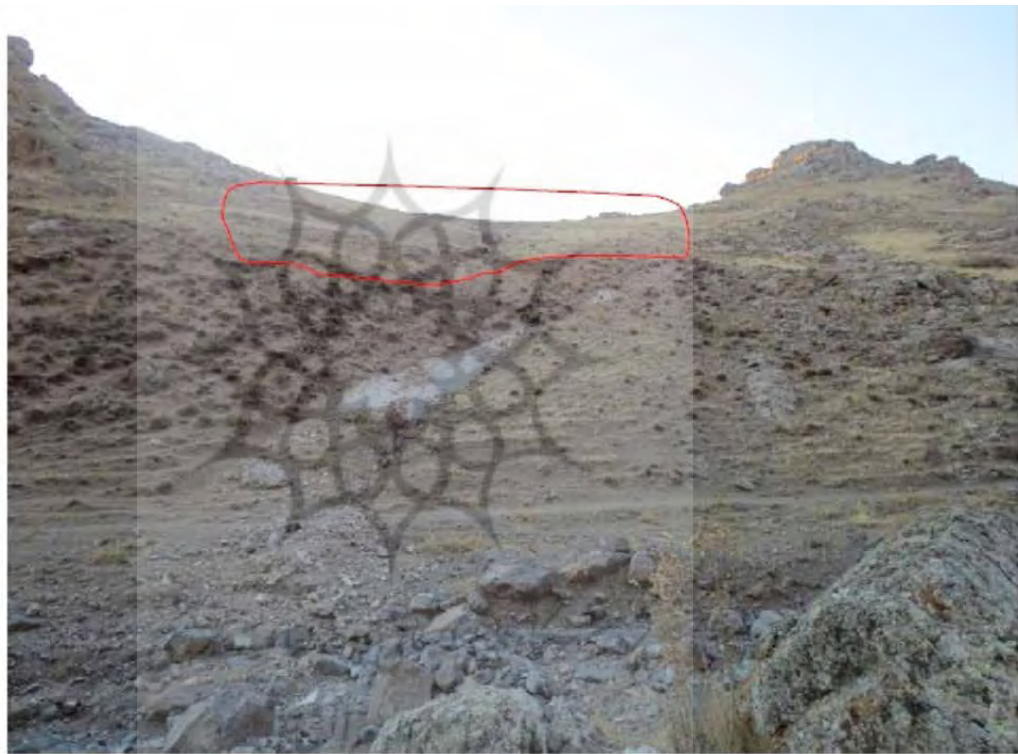
تصویر ۲. پراکنندگی استقرارهای دوره نوسنگی هوراند نسبت به عوارض جغرافیایی (نگارندگان، ۱۳۹۸).

### استقرارهای دوره نوسنگی شهرستان هوراند

براساس مطالعه سفال‌های به دست آمده از محوطه‌های شناسایی شده شهرستان هوراند، سه محوطه منسوب به دوره نوسنگی است. تمرکز محوطه‌های نوسنگی بیشتر در بخش‌های جنوبی شهرستان هوراند و در دهستان دیکله است. محوطه‌های شناسایی شده به شکل کوچ نشین هستند که پراکندگی سفال و ابزار سنگی بر سطح آن‌ها نسبتاً کم است. این محوطه‌ها نهشته ضخیم استقراری ندارند و بیشتر در دامنه کم‌شیب کوه‌ها و تپه‌ها دیده می‌شوند. معمولاً در کنار این محوطه‌ها چشمه آب دائمی نیز دیده می‌شود. بزرگترین محوطه نوسنگی شناسایی شده،

محوطه یارقی حوری برش با ۶۲۷۰ مترمربع در نزدیکی روستای حوری بر (حوریدرق) است. تمام محوطه های دوره نوسنگی هوراند کمتر از یک هکتار وسعت دارند.

**محوطه یارقی حوری برش:** محوطه یارقی حوریدرق در ۱۱ کیلومتری جنوب غرب هوراند و در فاصله ۲/۵ کیلومتری شمال غربی روستای حوریدرق واقع شده و در مختصات جغرافیایی ۶۹۹۱۸۷ X، ۴۲۹۴۴۴ Y و ارتفاع ۱۸۳۲ متر از سطح آب های آزاد قرار گرفته است. محوطه یارقی در جانب غربی دره با شیبی ملایم از سمت غرب به سمت شرق قرار گرفته و رودخانه ای فصلی در جانب شرقی آن وجود دارد. بیشترین ارتفاع ۳۰ متر از سطح دره با فاصله ای حدود ۱۱۰ متر است. عرصه محوطه دارای ۹۵ متر طول شرقی-غربی و ۶۶ متر عرض شمالی-جنوبی و مساحت ۶۲۷۰ مترمربع است. خوشبختانه به دلیل فاصله زیاد محوطه از روستا، تاکنون آسیبی به سطح محوطه وارد نشده و مورد دستبرد حفاران غیرمجاز قرار نگرفته است (سلمانیپور و ابطحی، ۱۳۹۲)، (تصویر ۳).



تصویر ۳. نمایی از محوطه یارقی حوری برش (سلمانیپور و ابطحی، ۱۳۹۲).

**محوطه کنده:** محوطه کنده در ۱۶ کیلومتری جنوب غرب هوراند و در فاصله ۴ کیلومتری شمال روستای کنده واقع شده و در مختصات جغرافیایی ۶۹۵۰۶۶ X، ۴۲۹۲۶۱۹ Y و ارتفاع ۱۸۸۰ متر از سطح آب های آزاد قرار گرفته است. این محوطه در حال حاضر در میان زمین های کشاورزی روستای کنده در کنار راه خاکی روستا قرار گرفته و سطح آن کاملاً شخم خورده است. عرصه محوطه با ۵۸ متر طول شرقی-غربی و ۵۴ متر عرض شمالی-جنوبی مساحت ۳۱۳۲ مترمربع را دربر گرفته است. شخم خوردن سطح محوطه و در مجاورت راه قرار گرفتن آن از جمله آسیب های وارد آمده بر این محوطه محسوب می شود (سلمانیپور و ابطحی، ۱۳۹۲)، (تصویر ۴).

**محوطه گنجی نو:** محوطه پیش از تاریخی گنجی نو در ۱۶ کیلومتری جنوب غرب هوراند و در فاصله ۳/۵ کیلومتری غرب روستای لروم واقع شده و در مختصات جغرافیایی ۷۰۲۳۰۱ X، ۴۲۹۰۷۰۴ Y و ارتفاع ۱۳۴۹ متر از سطح آب های آزاد قرار گرفته است. این محوطه با شیب نسبتاً





تصویر ۴. نمایی از محوطه کنده (سلمانپور و ابطحی، ۱۳۹۲).

ملایمی در مجاورت رودخانه قرار گرفته و در حال حاضر تمام سطح آن شخم خورده است. عرصه محوطه با ۹۸ متر طول شرقی-غربی و ۳۲ متر عرض شمالی-جنوبی مساحت ۳۱۳۶ مترمربع را دربرگرفته است. شخم‌زدن‌های مکرر سطح محوطه از جمله آسیب‌های این محوطه به‌شمار می‌آید (سلمانپور و ابطحی، ۱۳۹۲)، (تصویر ۵).



تصویر ۵. نمایی از محوطه گنجی‌نو (سلمانپور و ابطحی، ۱۳۹۲).



### سفال نوسنگی شهرستان هوراند

مطالعه اولیه سفال‌های به دست آمده از محوطه‌های نوسنگی شهرستان هوراند نشان می‌دهد که این محوطه‌ها احتمالاً مربوط به دوره نوسنگی جدید هستند. تمام سفال‌های دوره نوسنگی افق هوراند، دست‌سازند و بافتی بسیار پوک و شکننده دارند. اغلب سفال‌ها به رنگ قرمز، قهوه‌ای قرمز، آجری و نخودی و با شاموت گیاهی و شن ریز هستند که در برخی نمونه‌ها، ناخالصی‌های معدنی سفیدرنگی به چشم می‌خورد. میزان شاموت گیاهی به کاررفته در سفال بسیار زیاد است، به طوری که به خوبی در مقطع و سطح سفال دیده می‌شوند. مغز اکثر سفال‌ها دودزده است که این امر احتمالاً ناشی از پخت نامناسب در اجاق‌ها و یا کوره روباز است. اغلب سفال‌ها خشن، فاقد نقوش تزئینی و از نظر فرم، همگی ساده هستند و تنوعی چندانی در بین آن‌ها دیده نمی‌شود که شامل کاسه با دهانه باز، کاسه با انتهای خمیده و کف تخت، کاسه با لبه عمودی و گرد، خمره با دهانه باز، خمره با لبه راست و گرد شده، سینی با بدنه عمود، ظروف زمخت با بدنه استوانه‌ای و کف تخت، سینی با بدنه کوتاه و متمایل به بیرون می‌شوند. بررسی و مطالعه مجموعه سفال‌های هوراند نشان داد که تمام سفال‌های دوره نوسنگی، دست‌ساز و ۲۲٪ سفال‌ها با شاموت کاه و ۷۸٪ با شاموت مخلوط هستند. این سفال‌ها غالباً دارای بافت پوک هستند. در مورد نحوه پخت، بسیاری از سفال‌ها دارای پخت کافی (۵۶٪) و برخی دارای پخت ناقص (۴۴٪) هستند. رنگ سطح خارجی سفال‌ها در طیف قرمز و قرمز مایل به قهوه‌ای است، اما رایج‌ترین رنگ‌ها آجری، قرمز و نخودی هستند. تمام سفال‌ها ساده و فاقد نقوش تزئینی هستند. ۸۹٪ سفال‌ها دارای پوشش گلی هستند که از این بین ۶۷٪ پوشش گلی درونی و ۸۹٪ پوشش گلی بیرونی را دارا هستند. اشکال عمده سفال‌های این دوره عبارتند از: کاسه، کاسه با دهانه باز، کاسه بزرگ کم‌عمق با لبه ساده، کاسه‌هایی دارای برآمدگی نزدیک به کف، فنجان، کوزه با لبه برگشته و گردن کوتاه (تصویر ۶).



تصویر ۶. سفال‌های دوره گذار از نوسنگی متأخر به مس‌سنگی قدیم شهرستان هوراند (سلمانپور و ابطحی، ۱۳۹۲).

استنباط اولیه براساس مطالعه مقایسه‌ای سفال‌های هوراند با مناطق پیرامون، نشانگر هم‌زمانی افق فرهنگی هوراند با اواخر فرهنگ حاجی‌فیروز است (حسنلو X) و گسترش و پراکندگی این فرهنگ را در نواحی شرق دور آذربایجان و به‌ویژه در هوراند نشان می‌دهد. موضوع گسترش این فرهنگ تا حوزه ارس را سابقاً ملارت مطرح کرده بود (Mellaart, 1975). بر این مبنا جهت تعیین محدوده گسترش این فرهنگ در نیمه شرقی شمال غرب ایران، به مقایسه فرم و شیوه‌های ساخت سفال‌های منطقه هوراند با سفال‌های به دست آمده از مناطق شرقی می‌پردازیم. مطالعه

سفال‌های قوشاتپه شهریری (درخشی و همکاران، ۱۳۸۷) و تپه‌ایدیر (حصاری و اکبری، ۱۳۸۴) در دشت مغان و همچنین محوطه تپه خالصه در ابهررود زنجان (علی بیگی و خسروی، ۱۳۸۶: ۳۴) از دو منظر فرم و شیوه ساخت نشان داد که از نظر فناوری ساخت، سفال‌های دست‌ساز، خشن، دارای پخت ناکافی، دارای بافت پوک و در اشکال ساده (کاسه‌های ساده، کاسه‌های گود و قدهای بزرگ) هستند که باتوجه به فناوری ابتدایی ساخت سفال‌های این محوطه‌ها می‌توان گفت که این محوطه‌ها مربوط به دوره نوسنگی هستند. باتوجه به مطالعه، تحلیل و مقایسه گونه‌های سفالی موجود، می‌توان سفال‌های این تپه را قابل مقایسه و هم‌افق با سفال‌های به‌دست‌آمده از حاجی فیروز در شمال غرب ایران دانست. در مجموع می‌توان گفت که شواهد سفالی هوراند، نمایانگر ارتباطات گسترده فرهنگی-اجتماعی آن با محوطه‌های پیرامون دریاچه ارومیه است و به احتمال زیاد در گذار و پیوند فرهنگ حوضه دریاچه در دوره‌های نوسنگی و ماوراء آن نقش حد واسط را بازی می‌کرده است.

### برآیند: شرق دریاچه ارومیه از نگاه جدید

حوضه دریاچه ارومیه با ویژگی‌های خاص جغرافیایی و طبیعی همواره مورد توجه گروه‌های مختلف جمعیتی در دوران پیش از تاریخ تابه حال بوده است. داده‌ها و یافته‌های باستان‌شناسی موجود نشان می‌دهد که دوره حاجی فیروز معرف نوسنگی قدیم آذربایجان نیست و فرضیه مهاجرت مردمان آشنا با فرهنگ حسونا از شمال بین‌النهرین به غرب دریاچه ارومیه نمی‌تواند فرایند نوسنگی شدن آذربایجان را تفسیر کند. بدین‌گونه که در مرحله واپسین نوسنگی، گروه‌های غیربومی نخستین بار دشت‌های پیرامون دریاچه ارومیه را به‌عنوان مرکز ناحیه مورد استقرار قرار دادند و سپس همین مرکز در گذر زمان کانون اشاعه به حومه گردید. در زمینه منشأ مردمان نوسنگی در آذربایجان، مری ویت و فرانک هول مردمان نوسنگی را به شمال بین‌النهرین و دارندگان فرهنگ حسونایی نسبت دادند که نخستین بار در غرب دریاچه ارومیه سکنی گزیدند (Voigt, 1983: 166)، کاوش‌های اخیر در غرب دریاچه ارومیه، دو محوطه دوگز خوی (Abedi, 2017) و تپه‌لاوین (Binandeh et al., 2012) را در دوره نوسنگی جدید قرار می‌دهد. در مطالعه فرایند نوسنگی شدن آذربایجان، آجرلو براساس فرضیه انتشارگرایی فرهنگی و به‌ویژه براساس افزایش فشار جمعیت در زاگرس مرکزی-شمالی نظر دیگری در خصوص منشأ مردمان نوسنگی شمال غرب ایران مطرح کرد. ایشان منشأ و خاستگاه استقرارهای نوسنگی را در آذربایجان، زاگرس شمالی دانسته که حتی به دشت‌های آناتولی و شمال بین‌النهرین نیز گسترده شده است. البته وی در کنار این موارد، عوامل اقلیمی را نیز در این امر دخیل می‌داند و بیان می‌کند که مجموع این عوامل، فرایند شکل‌گیری جوامع روستایی در آذربایجان و پیرامون را تشکیل داده است. قابل ذکر است که در این زمینه، وی نیز همگام و هم‌رأی با پژوهشگرانی است که اصل بهبودی شرایط زیستی در آذربایجان را زمینه استقرار می‌دانند. به این ترتیب ایشان منشأ و خاستگاه استقرارهای نوسنگی را در آذربایجان، زاگرس شمالی دانسته‌اند که حتی به دشت‌های آناتولی و شمال بین‌النهرین نیز گسترده شده است (آجرلو، ۱۳۸۶: ۱۲۲). بیننده نیز در خصوص منشأ مردمان نوسنگی در شمال غرب ایران بیان می‌کند که هرچند ویت روستانشینی اولیه (حاجی فیروز) در آذربایجان را نتیجه مهاجرت مردمان شمال بین‌النهرین می‌داند، در چندسال اخیر پژوهش‌هایی براساس داده‌های سطحی انجام شده که ضمن اشاره به احتمال وجود فرهنگ‌های قدیمی‌تر از حاجی فیروز، گسترش فرهنگ‌های نوسنگی در اثر مهاجرت از شمال بین‌النهرین به شمال غرب ایران را انکار می‌کنند و به سفال‌هایی ابتدایی‌تر با پخت ناقص و استفاده زیاد از کاه به‌عنوان آمیزه اصلی و فقدان تزئین که ظاهراً مربوط به دوره سنت سفال‌گری ماقبل حاجی فیروز است اشاره می‌کنند. بیشتر این قطعات سفالی، از بررسی سطحی محوطه‌های این منطقه جمع‌آوری شده است. اما

واقعیت این است که آثار به دست آمده به فرهنگ های هم زمان در شمال بین النهرین قرابت بسیار نزدیکی دارد و ارتباط حوزه دریاچه ارومیه از طریق گذرگاه هایی چون کیلشین و حاج عمران با شمال بین النهرین بسیار سهل تر از برقراری ارتباط با سایر مناطق، خصوصاً زاگرس مرکزی است (بیننده، ۱۳۹۷).

موضع انتشار فرهنگ حاجی فیروز تا ارس سابقاً توسط جیمز ملارت مطرح گردیده بود (Mellaart, 1975) و اینک شواهد باستان شناختی شهرستان هوراند آن را تأیید می کند. برمبنای این مدل، نواحی شرق دور آذربایجان در شهرستان هوراند و همچنین استان اردبیل نیز به همین صورت و به احتمال زیاد با افزایش جمعیت در پیرامون دریاچه ارومیه و انتشار آن از این حوزه به سوی شرق دور آذربایجان شده است. در این زمینه، شواهد باستان شناختی از جمله سفال های نوع حاجی فیروز متأخر در محوطه های شهرستان هوراند، نشانگر این است که محوطه های افق فرهنگی هوراند واقع در منتهی الیه شرق دریاچه ارومیه، نخستین بار در اواخر هزاره ششم قبل از میلاد مورد اسکان واقع شده است؛ بدین ترتیب که این بار چراگاه گردهای کوچ رو اطراف دریاچه ارومیه و دارندگان فرهنگ حاجی فیروز در جست و جوی مناطق مستعد به نواحی شرقی تر آذربایجان راه یافته اند. در همین راستا قابل ذکر است که محوطه ای که هم زمان با دوره نوسنگی در شهرستان هوراند باشد، تاکنون در دشت مغان جمهوری آذربایجان و دره ارس تا آن سوی نخجوان و در کل جنوب قفقاز به دست نیامده است و نخستین زیستگاه های یکجانشین در خطه مذکور برمبنای شواهد باستان شناختی، مربوط به هزاره پنجم ق. م. و فرهنگ مس سنگی بوده و تنها در حوزه کوراست که نخستین زیستگاه های یکجانشین پیش از این تاریخ و مربوط به دوره نوسنگی است ظاهر شده اند. فلذا این حوزه نمی تواند منشأ و خاستگاه ساکنین محوطه های شرق دور در آذربایجان ایران و از جمله محوطه قوشاتپه در عصر نوسنگی باشد، چراکه منشأ فرهنگ نوسنگی جدید آن نه محلی و قفقازی، بلکه نورسته و برون زا و مربوط به شمال خاور نزدیک و احتمالاً از شرق آناتولی و زاگرس شمالی است؛ مسأله ای که در بررسی منشأ نوسنگی در اردبیل به ویژه در قوشاتپه نیز قبلاً مطالعه شده است (درخشی و هژبری نوبری، ۱۳۸۸).

به طور کلی در ارتباط با مبحث وضعیت نوسنگی شهرستان هوراند در چارچوب مطالعات بخش شرقی شمال غرب ایران و همچنین فقدان داده های حاصل از نتایج آزمایش رادیوکربن، مقایسه مواد این کاوش با نمونه های دیگر در بخش های غربی و شرقی می تواند چشم انداز روشنی را برای پاسخ به برخی پرسش ها و ابهامات فراهم سازد. مطالعه و روند تطبیقی مجموعه سفال های شهرستان هوراند در خود محوطه نشان می دهد که هیچ تغییر ناگهانی در شکل و تزئینات ظروف به ویژه در گذر نوسنگی به مس سنگی ایجاد نشده و تغییرات موجود بسیار کند است، به گونه ای که تداوم و استمرار بیشتر نقوش و فرم ها در تمامی مراحل استقرار دیده می شود و به طور دقیق تر باید بگوییم در دوره گذر نوسنگی به مس سنگی افق فرهنگی هوراند، در ساخت سفال تحولی صورت گرفته، ولی سبک به کار رفته بر روی سفال ها همان سبک دوران قبلی است. تغییراتی را در فرم سفال ها می توان یافت، بدین ترتیب که آمار فراوانی ظروف دهانه باز گذر نوسنگی در دوره های بعدی کاسته شده و فرم های دیگر به درصدشان افزوده می شود که تغییر و تحول اقتصادی در بطن این فرهنگ را نمایان می سازد. در مجموع ما شاهد تداوم فرهنگی یک دست، هر چند با تغییرات جزئی در محوطه های نوسنگی هوراند هستیم. از طرف دیگر مطالعه تطبیقی سفال های افق هوراند از همین منظر فرم و تزئین، نشان می دهد که صرف نظر از خصوصیات محلی، شباهت های سبکی و ساختاری قابل ملاحظه ای با سفال های نوسنگی پیرامون دریاچه ارومیه به ویژه با سفال های نوع حاجی فیروز دارد. این شباهت سبکی و ساختاری احتمالاً نه تنها انعکاسی از یک منشأ گسترده سنت ساخت ظروف سفالی است، بلکه تعامل و همگرایی محوطه های هوراند را با دریاچه ارومیه در



طی دوره نوسنگی نیز نشان می‌دهد. قدیمی‌ترین سفال‌های به دست آمده از محوطه‌های هوراند شباهت‌هایی با سفال‌های محوطه‌های نوسنگی، غرب دریاچه ارومیه در حاجی فیروز، دوگز خوی و تپه‌لاوین در دشت اردبیل، قوشاتپه و ایدیرتپه و زنجان در محوطه تپه‌خالصه ابهررود دارد که به روشنی حاکی از این است که استقرار هم‌زمان با دوره نوسنگی جدید در این محوطه‌ها وجود داشته است. این امر نشانگر آن است که ساکنان محوطه هوراند در اصل با فرهنگ حاجی فیروز آشنا بوده‌اند و در تداوم و استمرار آن فرهنگ در بخش شرقی شمال غرب ایران نقش اساسی داشته‌اند. همچنین باتوجه به وضعیت قرارگیری دشت ابهر و خرم‌دره بین دو کوه شمالی و جنوبی، این محل از دیرباز تاکنون به صورت یک گذرگاه و مسیر مهم مبادلاتی مطرح بوده است. این ناحیه مسیر اصلی و طبیعی ارتباطات دو ناحیه فلات مرکزی و شمال غرب ایران از دوره نوسنگی تا به امروز بوده است. این همان راه ارتباطی است که براساس داده‌های باستان‌شناختی نشان می‌دهد که حداقل در هزاره ششم ق. م. بین فلات مرکزی و دره سلدوز ارتباط فرهنگی برقرار بوده است. یکی از بهترین دلایل استفاده از این راه ارتباطی (دشت خرم‌دره) بین ساکنان دره سلدوز و فلات مرکزی، شباهت بسیار نزدیک سفال‌های حاجی فیروز با سفال‌های نوع زاغه است (ملک‌شهمیرزادی، ۱۳۸۲). بنابراین تنها حوزه تأثیرگذار در شرق دور آذربایجان و استان اردبیل کنونی و همچنین نواحی دورتر در زنجان، حوزه فرهنگی دریاچه ارومیه است که به احتمال زیاد در اواخر نوسنگی با افزایش استقرارگاه‌ها و به تناسب آن افزایش جمعیت (که فراوانی محوطه‌ها در پیرامون آن دلیل بر این مدعاست) سبب گردید که گروهی از ساکنان این حوزه که سابقاً در آنجا به زراعت و رمه‌داری مشغول بودند، در جست‌وجوی زمین و چراگاه‌های جدید، مناطق شرقی‌تر آذربایجان و حتی نواحی زنجان در انتهای هزاره ششم و آغاز هزاره پنجم قبل از میلاد را اشغال نمایند. البته در این زمینه بدون شک شرایط مساعد آب‌وهوایی و پوشش گیاهی نیز تأثیرگذار بوده است.

### نتیجه‌گیری

می‌دانیم که شکل‌گیری نخستین استقرارهای بشر در طول تاریخ تا به امروز به شدت تحت تأثیر محیط زیست پیرامون بوده است. به نوعی این شرایط زیست‌محیطی است که سبب شناسایی و گزینش منطقه مشخصی برای استقرار در میان مردمان بوده و خواهد بود. آذربایجان نیز به دلیل دارا نبودن شرایط اقلیمی و زیست‌محیطی مناسب تا هزاره هفتم قبل از میلاد ناحیه حاشیه‌ای و ناشناخته محسوب می‌گردید که پس از مساعد شدن شرایط اقلیمی در این هزاره، این منطقه پذیرای مازاد جمعیت مناطق پیرامونی شد. به این ترتیب نخستین بار چراگردانان فصلی در جست‌وجوی مناطق مستعد رمه‌داری و احتمالاً زراعت، دشت‌های پیرامون دریاچه ارومیه را به اشغال خود درآوردند و فرهنگ‌های نخستین را پایه‌ریزی کردند. شهرستان هوراند به عنوان یکی از شرقی‌ترین بخش‌های آذربایجان است که می‌توان آن را یکی از مراکز بینابینی دانست که در تعامل فرهنگی با حوزه دریاچه ارومیه در غرب، دشت اردبیل در شرق و حوزه ابهررود در جنوب، از همان دوره نوسنگی جدید چارچوبی را برای شکل‌گیری فرهنگ‌های بومی‌اش فراهم ساخته است. کوه‌های قره‌داغ در هوراند سخت و ناهموار است و اغلب دارای منابع آب سطحی اندکی است و در زمستان پوشیده از برف بوده و عبور و مرور در آن‌ها به سختی انجام پذیر است. این محدودیت‌ها همراه کشاورزی محدود و به شیوه دیم باعث شده تا میزان جمعیت در این بخش کم و پراکنده باشد. بنابراین از دوره استقرار انسان‌ها در نوسنگی، سنت‌های گوناگونی در این منطقه رشد و تکوین یافته و شالوده روستاهای اولیه ایرانی با خصلت کوهستانی را شکل داده است. روستاهایی که از نظر بهره‌برداری از زمین، چگونگی سکونت‌گزینی، ابزار و ادوات کشاورزی در گذر زمان کم‌وبیش دست نخورده و بدون تغییر باقی مانده‌اند. محوطه‌های دوره نوسنگی در شهرستان هوراند در دره‌های کوچک و

بزرگ و دامنه ارتفاعات قرار گرفته‌اند و تمامی ویژگی‌های ریخت‌شناختی استقرارهای کوچ‌نشینی امروزی را دارند.

باتوجه به اطلاعات بسیار اندک درمورد مرحله اولیه استقرار در دوره نوسنگی در شهرستان هوراند، دوره نوسنگی با سفالی پوک، ساده و خشن و با شاموت گیاهی شناخته می‌شود؛ این‌گونه سفال مؤید استقرار در دوره نوسنگی جدید است. اگرچه مواد فرهنگی مورد مطالعه در این مقاله از بررسی‌های باستان‌شناسی به دست آمده، اما می‌تواند تا حدودی در روشن کردن ابعاد گوناگون باستان‌شناختی دوره نوسنگی این منطقه نه‌چندان شناخته‌شده، مفید باشد، هرچندکه نتایج نسبی باشد. شناخت الگوی استقراری و تأثیر عوامل محیطی و زیستی در چگونگی شکل‌گیری و تراکم مکان‌های استقراری نقشی اساسی دارد. منطقه هوراند به دلیل دارا بودن اقتصاد ترکیبی برپایه دامداری و کشاورزی و تسلسل این سبک زندگی از دوران پیش‌ازتاریخ تا عصر حاضر از اهمیت بالایی برخوردار است. در دوره نوسنگی نقش کوچ‌نشینی در تقابل با یکجانشینی پررنگ می‌شود. برپایه گونه‌های سفال نوسنگی جمع‌آوری شده از محوطه‌های این منطقه و ارتباط این گونه‌های سفالی با مناطق پیرامونی به این نتیجه دست یافتیم که سفال‌های نوسنگی این منطقه تحت تأثیر فرهنگ حاجی‌فیروز است. وضعیت اقلیمی، توپوگرافی و میزان انتشار نوسنگی از عوامل تأخیر در شروع نوسنگی در این منطقه بوده است.

شواهد باستان‌شناسی به دست آمده از محوطه‌های شمال غرب ایران نشان می‌دهد که حوزه دریاچه ارومیه، منشأ اشاعه نوسنگی به سایر مناطق آذربایجان است. در این رابطه می‌توان به محوطه‌های هوراند اشاره کرد که برمبنای شواهد باستان‌شناختی و روابط آن با مناطق همجوار برمبنای فرضیه فشار جمعیتی (باتوجه به افزایش تعداد استقرارهای حوزه دریاچه ارومیه) و اشاعه فرهنگی پیرامون دریاچه ارومیه چنین استنباط می‌شود که گروه‌هایی از چراگردانان فصلی ساکن حوزه دریاچه ارومیه در طی اواخر نوسنگی در جست‌وجوی مناطق مستعد به منطقه هوراند وارد می‌شوند و بعد از شناخت قابلیت‌های منطقه، نخستین بار در اواخر دوره نوسنگی جدید در این منطقه مستقر شدند. در ادامه نیز تعامل پایدار و دائمی میان محوطه‌های هوراند و فرهنگ‌های دریاچه ارومیه از اواخر نوسنگی موجب گردید که شهرستان هوراند به‌عنوان واسطه‌ای در انتقال فرهنگ حوزه دریاچه در دوره نوسنگی به مناطق شرقی‌تر در دشت اردبیل و مناطق جنوبی‌تر در حوزه ابهر رود زنجان نقش اساسی ایفا کند. باتوجه به مطالب فوق به این نتیجه می‌رسیم که فرهنگ نوسنگی هوراند در شرق دور آذربایجان تداوم نوسنگی متأخر دریاچه است. به عبارتی پایان نوسنگی پیرامون دریاچه، سرآغاز نوسنگی شرق دور و به صورت گذر نوسنگی است و همچنین ساکنان نخستین هوراند در اصل مردمان آشنا به فرهنگ‌های پیرامون دریاچه ارومیه و چراگردانان فصلی بوده‌اند.

### کتابنامه

- آجرلو، بهرام (۱۳۸۶). «فرآیند نوسنگی شدن آذربایجان». رساله دکتری باستان‌شناسی پیش‌ازتاریخ. دانشگاه تهران.
- بیننده، علی (۱۳۹۷). «شکل‌گیری ارتباطات حوزه دریاچه ارومیه و شرق آناتولی». مجله مطالعات ایرانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال هفدهم. شماره ۳۳. صص: ۷۴-۵۳.
- پورفرج، اکبر (۱۳۸۱). «نگاهی به فرهنگ‌های پیش از تاریخ شمال غرب ایران از آغاز تا پایان عصر آهن II»، مجله باستان‌شناسی و هنر دانشگاه تربیت مدرس، سال اول، شماره پیاپی چهارم.
- حصاری، مرتضی؛ و اکبری، حسن (۱۳۸۴). «گزارش گمانه‌زنی تپه‌ایدیر؛ اصلاندوز».

گزارش‌های باستان‌شناسی<sup>۴</sup>. تهران: انتشارات پژوهشکده باستان‌شناسی میراث‌فرهنگی و گردشگری کشور. صص: ۳۰-۱۳.

- خاماچی، بهروز (۱۳۷۰). فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی. تهران: انتشارات سروش.  
- درخشی، حسن؛ هژبری‌نوبری، علیرضا؛ و فیروزمندی، بهمن (۱۳۸۷). «گاهنگاری نسبی سفال‌های قوشاتپه شهریری». مجله پیام باستان‌شناس. سال پنجم. شماره دهم. صص: ۳۲-۲۰.

- درخشی، حسن و هژبری‌نوبری، علیرضا (۱۳۸۸). «تحلیل نوسنگی شدن شرق آذربایجان (استان اردبیل) برمبنای شواهد باستان‌شناسی قوشاتپه شهریری». مجله پیام باستان‌شناس. سال ششم. شماره دوازدهم. صص: ۱۲-۱.

- دوستی، حسین (۱۳۷۳). نگاهی به تاریخ و جغرافیای ارسباران. تبریز: انتشارات احرار.  
- سلمانپور، رضا؛ و ابطحی‌فروشانی، سیده‌زهرا (۱۳۹۲). «گزارش نهایی بررسی و شناسایی باستان‌شناختی شهرستان هوراند»، تهران: بایگانی پژوهشگاه میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).

- طلائی، حسن؛ و آجرلو، بهرام (۱۳۸۷). «درآمدی بر بازنگری عصر نوسنگی در آذربایجان». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. شماره ۴-۱۸۵. دوره ۵۹. صص: ۹۹-۷۷.

- عزیزی، قاسم؛ اکبری، طیبه؛ و هاشمی، سیدحسین (۱۳۹۲). «تغییرات پوشش گیاهی و آب‌وهوای دیرین در طی گذار آخرین دوره یخبندان- هولوسن، مطالعه موردی: دریاچه نئورد شمال غرب ایران». مجله پژوهش‌های محیط‌زیست. سال چهارم. شماره ۷. صص: ۱۲-۳.

- علی‌بیگی، سجاد؛ و خسروی، شکوه (۱۳۸۶). «تپه خالصه کهن‌ترین استقرار پیش‌ازتاریخی در حوزه آبریز ابهر رود». مجله باستان‌پژوهی. سال نهم. شماره ۱۵. صص: ۴۵-۳۲.

- علیزاده، کریم و آذرنوش، مسعود (۱۳۸۲). «بررسی روشمند تپه باروج: روابط فرهنگی دوسوی ارس». مجله باستان‌شناسی و تاریخ. سال ۱۷. شماره ۱. صص: ۲۲-۲.

- ملک‌شهمیرزادی، صادق (۱۳۸۲). ایران در پیش‌ازتاریخ. تهران: انتشارات پژوهشکده میراث‌فرهنگی.

- هژبری‌نوبری، علیرضا؛ و پورفرج، اکبر (۱۳۸۴). «دومین گزارش مقدماتی حفاری‌های محوطه باستانی شهریری اردبیل»، اردبیل: مرکز اسناد سازمان میراث‌فرهنگی استان اردبیل (منتشر نشده).  
- هول، فرانک (۱۳۸۱). باستان‌شناسی غرب ایران. ترجمه زهرا باستی، تهران: انتشارات سمت.

- Abedi, A. (2017). "Iranian Azebaijan Pathway from The Zagros to The Caucasus, Anatolia and Northern Mesopotamia: Dava Goz, A New Neolithic and Chalcolithic Site in NW Iran". *Mediterranean Archaeology and Archaeometry*, Vol. 17, No.1. pp: 69-87.

- Binandeh, A., Hejebri-Nobari, A., Neyestani, J. & Vahdati-Nasab, H. (2012). "A New Archaeological Research in Northwestern Iran: Prehistoric Settlements of Little Zab River Basin". *Humanities*, Vol. 19. No. 2. pp: 27-42.

- Djamali, M., Kürschner, H., Akhiani, H., De-Beaulieu, J. L., Amini, A., Andrieu-Ponel, V., Ponel, P. & Stevens, L. (2008a). "Palaeoecological Significance of the Spores of the Liverwort *Riella* (Riellaceae) In: A Late Pleistocene Long Pollen Record from The Hypersaline Lake Urmia, NW Iran". *Review of Palaeobotany & Palynology* 152. pp: 66-73.

- Djamali, M., Beaulieu, J. L., Shah-hosseini, M., Andrieu-Ponel, V., Ponel, P.,



Amini, A., Akhiani, H. & Leroy. S. (2008b). "A Late Pleistocene Long Pollen Record from Lake Urmia, NW Iran". *Quaternary Research* 69. pp: 413–420.

- Djamali, M., De-Beaulieu, J. L., Andrieu-Ponel, V., Berberian, M., Naomi, F., Miller, E., Gandouin, Lahijani, H., Shah-Hosseini, M., Ponel, Ph., Salimian, M. & Guiter, F. (2009). "A Late Holocene Pollen Record from Lake Almalou in NW Iran: Evidence for Changing Land-Use in Relation to Some Historical Events During the Last 3700 Years", *Journal Of Archaeological Science* 36. pp: 1364-1375.

- Dyson R. H. (1965). "Problems of Protohistoric Iran as seen from Hasanlu". *Journal of Near Eastern Studies* 24. pp: 193–217.

- El-Moslimany, A. P. (1987). "The Late Pleistocene Climates of the Lake Zeribar Region (Kurdistan, Western Iran), Deduced from The Ecology & Pollen Production of Non-Arboreal Vegetation". *Vegetatio*, Vol. 72, No. 3. pp: 131-139.

- Mellaart J. (1975). *Neolithic of the Near East*. London: Thames and Hudson.

- Talai, H. (1983). "Pottery Evidence from Ahrendjan Tepe, and a Neolithic Site in the Salmas Plain (Azerbaijan, Iran)". *AMI*, Band.16. pp: 7-17.

- Van Zeist, W. & Bottema, S. (1977). "Palynological Investigations in Western Iran". *Palaeohistoria* Vol.19. pp:19–85.

- Van Zeist, W. & Bottema, S. (1991). "Late Quaternary Vegetation of the Near East". *Beihefte zum Tübinger Atlas des Vorderen Orients*, Reihe A 18. pp: 1–156.

- Van Zeist, W. & Wright, Jr. H. E. (1963). "Preliminary Pollen Studies at Lake Zeribar, Zagros Mountains, Southwestern Iran". *Science*, Vol. 140. pp: 65–67.

- Voigt, M. M. (1983). *Hajji Firuz Tepe, Iran: The Neolithic Settlement*. Pennsylvania: University of Pennsylvania.

- Voigt, M. M. & Dyson, R. H. Jr. (1992). "The Chronology of Iran, ca. 8000–2000 B.C." In R. W. Ehrich (ed.), *Chronologies in Old World Archaeology*. 3<sup>rd</sup> Edition. Chicago: University of Chicago Press. pp: 122–178.